

هما میر افشار، ترانه سرایی با پانصد ترانه ماندنی

ترانه های هما در ایران دست به دست می گردد و کتاب مجموعه اشعار او هر سال تجدید چاپ می شود

هما میر افشار شاعر نامدار، ترانه سرای خلاق و محبوب، هفته قبل بمناسبت حنوکا

درس آنجلس، به دریافت لوحه سپاس HADASSAH FOR PEACE نائل آمد

که اگر میل دارم در ابراز این سپاس وارج نهادن به زحمات فرشتگانی که در بیمارستان هداسا خدمت می کنند با دیگر شاعران همراه شده و اثری به زبان فارسی بر روی آن آهنگ پیاده کنم. و من با نهایت میل چنین کردم، بخصوص که فرصتی بود تا سپاس قلبیم را بوسیله این آهنگ وسروده، تار روح پاک پزشک مهربانم پروفیسور رایه پرت کنم. لازم می بادآوری است که این اثر بوسیله سرکار خانم



منوچهر بی نیان و هما میر افشار

لی کیپور (کیپور) خواهر نازنین آقای دکتر سلیم پور اجرا شد و چه زیبا.

دو هفته قبل همزمان با حنوکا در همین لس آنجلس، گردهم آتی بزرگ وشایسته ای با صرف ناهار برقرار شد بنام (Hadassah For Peace) که متأسفانه من به علت سرماخوردگی نتوانستم در آن شرکت داشته باشم و دراین مراسم آقای دکتر سلیم پور و خانم لی لی کیپور نیز حضور داشتند. که به دریافت لوحه سپاس از طرف هیئت امنا نائل آمدند و لوحه ارزنده ای که من نیز دریافت نمودم بوسیله خانم کیپور بدستم رسید. در اینجا فرصتی پیدا کرده ام که از یکایک دست اسنادرکاران آن گردهم آتی تشکر کنم و یادآوری نمایم که لوحه دریافتی، عطر مهربانی های شادروان پروفیسور رایه پرت را هم به خانه کوچک من جاری ساخت.

• شنیدیم که شما در اینجا هستید اما کتابهای اشعارتان در ایران به چاپ میرسد و از آنها استقبال بسیار خوبی میشود و انگار کلیونه ها بچاپ پیسنم رسیده است. در ضمن اطلاع یافتیم که تنی چند از خوانندگان از اشعار کتابها البته با اجازه خودتان استفاده کرده اند و قرار است برای چند نفر دیگر نیز روی آهنگ اشعاری پیاده کنند.

- در مورد کتابها قبل از انقلاب با ناشر قرارداد می امضا کرده ام که تقریباً همیشگی است و طبعاً اگر سرورده ای مورد پسند خوانندگان یا آهنگسازان قرار بگیرد (که گرفته است!) (مانند کلیونه ها) که شادروان بسطیمی سه اثر را اجرا کرده بودند و بسیار مورد توجه هم میبمانم قرار گرفته بود، طبیعی است که باعث خوشحالی من است. ضمناً با چند آهنگساز شایسته نیز در جریان گفتگو هستم. انگار ما هنوز زنده هستیم! شما نمی دانید که من در هفته چند تلفن از ایران دارم که همه را جواب میدهم. این جوانان نازنین بیشترشان هنگامی که من از ایران خارج شدم هنوز بدینا نیامده بودند. با این همه ابتر عشق و احساس نسبت بمن ابراز میدارند که در غربانه های



یکی از گروه های هنرمندان ایرانی تشکیل دهنده هیئت مدیره

در خدمت انسانهاست و بگذریم، سالها گذشت و من در نهایت تاجر، خبر فوت پزشک نازنینم پروفیسور رایه پور را شنیدیم و از او خاطره ای فراموش ناشدنی در گوشه ای از ذهنم باقی ماند.

پس از انقلاب، هنگامی که سالها از دریدریه هایم دیار غربت گذشت، و مدتی افتخار آنرا داشتم که

و همچنان با سخنان شیرین و امیدوارکننده در مورد جاری بودن زندگی، بودن و نبودن، امید داشتن به آینده، آینده ای روشن که با اعتماد نفس و سعی و کوشش میتوان ساخت، سعی میکرد بجز دارودرمانی، روح و قلب آزوده مرا درمان کند و در این راه موفق بود. بعد از یک ماه ما به ایران برگشتیم حال عمومی



اوشیروان روحانی، الهه و هما میر افشار

در مجله خوب پیام (با عشق و احترامی که نسبت به مدیر آن، شادروان منوچهر امیدوار داشتم) یکی از نویسندگانی باشم که اکثر خوانندگان با او ارتباط عاطفی برقرار کرده بودند.

درست بخاطر نمی آورم اما انگار هفت هشت سال قبل بود که مطلبی در مجله توجهم را بخود جلب کرد که اثری از جناب دکتر سلیم پور، یکی از بستگان آقای امیدوار (ایشان روان پزشک و در نرس فرانسه زندگی میکنند) بود. مطلب در مورد آهنگی بود که آقای دکتر برای بیمارستان هداسا ساخته بودند، که با اشعاری به زبانهای مختلف بوسیله خوانندگان شایسته، اجرا و به مسئولین و گردانندگان بیمارستان هدیه گردیده بود، آقای دکتر سلیم پور در آن یادداشت با نهایت محبت از من خواسته بودند

من خیلی بهتر بود، اما دکتر به آقای بی بیان گفته بود که سه ماه دیگر باید هما را ببینم. در روز موعود، من دوباره در اسرائیل بودم و این بار با حالی بهتر، فرصتی بود که پروفیسور داستان تاسیس بیمارستان هداسا را برای من تعریف کند و پزشکی که در طول سال از کشورهای مختلف، از بیمارستانی که در آن کار میکردند، مدت کوتاهی مرخصی گرفته و داوطلبانه در بیمارستان هداسا خدمت می کنند و دیدم که برای کلیه تیم پزشکی در آن بیمارستان، بیمارانی که از سراسر دنیا به آنجا مراجعه می کنند، یکسانند، رنگ و نژاد و خاک و دین فرقی نمیکنند. در نظر آنها دوست و دشمن یکی است و در لحظاتی که به بیمارستان مراجعه می کنند و نیاز به پزشک و معالجه دارند، دستهای مهربان آن فرشتگان، بی دریغ



نام «همامیر افشار» با مجموعه آثارش سالهاست بعنوان یک شاعر برجسته، صاحب سبک در تاریخ شعر و ادبیات ایران ثبت شده است. هما میر افشار از ایران آغاز کرده، با بزرگان موسیقی در ایران با خوانندگان ماندنی چون حمیرا، هایده، مهستی، گلپا و... همکاری داشت.

هما در کوچ به امریکا نیز فعالیت هایش را ادامه داد و آثار ماندنی بسیاری خلق کرد، که بهجرات از درخشان ترین آثار سالهای غربت است و جالب اینکه اینروزها شاعرای جوان در ایران، موزیسین های جوان، خوانندگان جوان در ایران، تشنه آثارش هستند، با اجازه وی اجازه آنها را می خوانند، چاپ می کنند و در هر شرایطی او را می ستایند و در تماس های تلفنی و اینترنتی از مجله جوانان می خواهند تا با هما مصاحبه های تازه ای انجام بدهیم خوشبختانه لوحه سپاس هداسا بهانه ای شد، تا هما میر افشار عزیز را به حرف بکشیم.

• خانم میر افشار، شنیدیم که اخیراً در برنامه ای بنام Hadassah For Peace گسه به مناسبت حنوکا در لس آنجلس برقرار شده بود، شما بدریافت لوحه سپاس نائل شدید. میل دارید در این مورد با خوانندگان مجله صحبتی داشته باشید؟

- البته با نهایت میل. این جریان به یکی دو سال قبل از انقلاب بر میگردد، که من در مدتی کوتاه، مادر و برادر جوانم را از دست داده بودم و تحمل چنین غم بزرگی از توان من خارج بود. به شدت بیمار شده بودم و مراقبت های پزشکی هم کوچکترین اثری نداشت. در چنین شرایطی بود که دوست مهربانم آقای منوچهر بی بی بیان (که در آنروزها کمیته ای پولون را تاسیس کرده و با بسیاری از هنرمندان رشته موسیقی همکاری داشتند) تلفنی با همسر تماس گرفتند و گفتند که من و خانم عازم اسرائیل هستیم و دلمان می خواهد که هما را با خود به این سفر ببریم، که هم آب وهوایی عوض کرده باشد و هم فرصتی باشد که در طی مدت سفر، سری به بیمارستان مجهزی به نام «هداسا» که پزشکان مجرب و معروفی را در خود دارد، بزنیم. یقین دارم که دریا ز گشت دوباره هما را سر حال و سلامت تحویل بدهیم.

و چنین شد که من بار اول اسرائیل تازه تاسیس را دیدم، با مردمی بسیار خونگرم و مهربان و در بیمارستان هداسا با دکتر نازنینی بنام پروفیسور رایه پرت آشنا شدم که طبیب مهربان من شد، او نه تنها روزهای متوالی در بیمارستان مرا ویزیت میکرد، بلکه به آقای بی بیان سفارش کرده بود که عصرها نیز مرا به مطب شخصی اش ببرد و او در فاصله بین دو ویزیت با بیمارانش، جای ای قهوه ای صرف میکرد

دیرنشان که معرف آنها بوده اند مراجعه کنند یکی از مهمترین دلایل رکود کار در اینجا متأسفانه اوضاع فعلی است. اما مطمئن باشید که چنین نخواهد ماند، ابرهای رونده میروند و ماه درخشان دوباره چهره می‌کند.

بگذریم از تنی چند که هنوز قدرکارهای ماندنی را می‌شناسند، دل آنطرفی‌ها را نمی‌شناسند و در اینسو هم نمی‌گذارند که پایه‌های محکم سازنده شان لطمه ببیند.

• خانم میرافشار میدانیم که شما و همسران عاشقانه یا هم می‌زیستید، اکنون بدون او زندگی را چگونه می‌گذرانید؟ چگونه می‌بینید؟

- تمام خانواده من در ایران هستند و جز دو سه نفر از بستگان من و دو فرزندم در دیار غربت کسی را نداریم. شاید کسانی باور نکنند، اما او در طی این سالهای بی‌اوزیستن یک لحظه هم مراتبنا نگذارده



عکس از عروسی فرزانه

سار، نورج نکبایان، گلنا و همایون افشار



دربار، عشق همای

است. انگار همیشه در این خانه و در کنار من است. انستروزی او مرا پرپای نگه داشته است و از طرفی خداوند از طرف پسر، دخترک نازنینی را در دامن من گذارد که نفس به نفس‌های او بسته است. نامش دریاست و من در حقیقت او را در دامن خود بزرگ کرده‌ام. اکنون او دارد به دوازده سالگی می‌رسد، فارسی را خوب می‌داند، با موسیقی ایرانی بوسيله پیانو آشنایی دارد و بارها عاشقانه مرا در بر می‌گیرد و می‌گوید مامانی، عاشقتم و من می‌گویم من که عاشقترم و او جواب می‌دهد من عاشق ترترم. برای او سروده‌ای در دست دارم که قرار است استاد ناصر چشم آذر بر روی آن آهنگی بگذارد که دو نفر آنرا بخوانند یکی با ترجیع دریا- و دیگری با ترجیع دیگر رعنا که نام دخترک زیبای او است. آخرین کلام از اینکه بیاد من بودید سیاست‌گزارم.

ای آخرین نشانه من دریا
زیباترین تونه من دریا
ای بود درخت خسته تنهایی
نورس ترین جوانه من دریا
تا خون عاشقم به رنگ جاری است
من در تو زنده‌ام همه جا دریا.

«هما میرافشار» از سفر خاطره‌انگیز خود به بیمارستان هداسا، خانه فرشته‌ها سخن می‌گوید و از فعالیت‌های تازه اش و استقبال نسل جوان از آثارش در ایران

رشته موسیقی نیز از این لطمه در جریان پیشرفت تکنولوژی، در امان نمانده اند.

دردانگیزترین حرکت (دان لود) کردن هر ترانه‌ای است که با خون دل تهیه گردیده و باید بازگشتی برای تهیه کنندگان داشته باشد، تا بتوانند این خون زندگی را در رگهای دست اندرکاران، اعم از خواننده، آهنگساز، ترانه سر، تنظیم کننده و نوازنده‌ها، استودیوهای ضبط و پخش کنندگان، جاری

نگاه بازند و کارهای تازه تر و بهتر، روانه دنیای پر از عشق و زندگی کنند. در نتیجه، کار بسیاری از هنرمندان دچار رکود دردانگیزی شده است که جمع خانواده آنها را نیز در بر می‌گیرد. و مدتهاست که اکثر کمپانی‌های مربوطه نیز دست از کار کشیده‌اند. از سویی دیگر، داخل خانه‌های ایران، هرکس که به صدایی داشته است (البته پسرهای جوان با استفاده از سازهای الکترونیکی، اکثراً در یک دستگاه دلدراشان سر داده و تصاویری سرپنجه بر سر دست و اشک و آه و ناله از جدایی (اکثراً مشابه یکدیگر از نظر کلام)، با ایمیل کردن به سراسر دنیا، رادیوها و تلویزیونهای ایرانی، از سر صبح تا شب مردم را درغم خود شریک می‌کنند، بدون اینکه یک لحظه بعد کسی نام و فامیل آنها را بخاطر آورد و یا از هم بیرسند این یکی دیگر کی بود؟

پروگنی شد ولی باید روزی این مسائل با عزیزان هم مین در میان گذارده میشد که این رکود در کار موسیقی چرا پدید آمده است. من به شخصه مشکلی با هنرمندان داخل کشور ندارم و گاه در بین کارهایی که می‌فرستند و خوانندگان نیز اجرا می‌کنند، آثار خوبی را می‌بینم که دوست دارم، اما سخن اینجاست که این عزیزان روی صدای اکثر خوانندگان آهنگهایی با کلام می‌نویسند و ضبط شده و آماده بوسیله ایمیل برای آنان می‌فرستند (بدون اینکه دستمزدی بخواهند) در نتیجه خواننده که دیگر در پوشش کمپانی‌ها نیست تنها به استودیوی ضبط می‌رسد و ویدئویی نیز تهیه می‌کند و به تلویزیونها می‌سپارد و درآمدش نیز از کنسرتها و میهمانی‌ها و عروسی‌ها تأمین میشود. البته در ایران برای هنرمندانی که اینگونه کارها را به رایگان در اختیار خوانندگان اینسو می‌گذارند، خود تبلیغی است که در آنسو کارساز است. اما ایدمان باشد که با این شرایط در اینسو خوانندگانی حاضر نیستند برای کار به باران



محمد حیدری، جهان‌آفتاب یازوکی، نورج نکبایان و همایون افشار



هما میرافشار و زنده یاد علی میرافشار

و در حقیقت شادی و لذت بردن از شنیدن نغمه سازهای دلنشین زندانی پستی‌وی خانه‌ها شد، اما بتدریج هنرمندان جوان و پرشور در خانه‌ها راه رفتن و بلند شدن و همزمان، درین جوانان، اکثراً با تحصیلات عالی، نویسندگان و شاعران و ترانه سرایان شایسته‌ای سربرآوردند و چه خوب. و اینها بودند که به دنبال ریشه‌هایشان در سراسر دنیا می‌گشتند و آنها را که هنوز طعم زندگی را به مشام می‌کشیدند پیدا می‌کردند. عشق میدادند و لطف و محبت می‌گرفتند و سراسر آرزو که یکی از آن ریشه‌ها من بودم با چیزی حدود پانصد ترانه که سایه دل انگیز پنجه‌های قدرتمند آهنگسازان معتبر را بر سر داشتند و صدای دلپذیر خوانندگان نامی را، پیام رسان، آنها بودند که از اینسو و آنسو ایران عاشقانه برای من گریزان از (فیس بوک) فیس بوک درست کردند و از گوشه و کنار آثار مرا، عکسها و خبرهای دیروز و امروز مرا که از گوشه و کنار رسانه‌های گروهی نوشتاری یا دیداری جمع‌آوری کرده و می‌کنند، در اختیار دوستداران می‌گذارند. این فرزندان نادیده من در سراسر ایران پخش هستند و چه عاشقانه دوستان دارم.

اما همین تکنیک که دنیا را، ارتباطات مردم دریا را، در یک کاسه بلورین خلاصه کرده و در دسترس عموم قرار داده است، زیبایی‌ها و زشتی‌های خود را نیز دارد. مردم دیگر حتی در اتاق‌های اتاق خانه‌های خود نیز ایمنی و آسایش ندارند و متأسفانه اهالی

غرب انرژی شورانگیزی در گه‌هایم جاری میشود. با همه وجود دوستان دارم و سعی میکنم بخاطر آنها هم که شده است سلامتیم را حفظ کنم و تازمانی که قلبم یا آنها می‌تپد زیباترین‌ها را بنویسم، بسرایم و تقدیم شان کنم.

• با رکودی که در اینجا، در کار موزیک بوجود آمده است شما چه می‌کنید؟ آیا همچنان برای خوانندگان اینجا می‌نویسید؟ اگر جواب مثبت است برای چه کسانی؟

- این رکود تنها در کار موزیک نیست، بیکاری در شرایط فعلی در سراسر دنیا موج می‌زند و اما در مورد خود من، خوانندگان و آهنگسازانی که سالهاست با من کار کرده‌اند اکثراً در کنار هم هستند. بزودی چند اثر از آهنگسازان بنام، با کلام من و صدای خوانندگان نامی عرضه خواهد شد که امیدوارم مورد پسند صاحب‌دلان قرار بگیرد.

• وضع ترانه در ایران امروز بنظر شما چگونه است و در خارج از کشور چطور؟

- پیش از انقلاب، چند شورا، با استادان مسئول و آگاه در رشته موسیقی و کلام آثار بوجود آمده را بررسی و انتخاب میکردند. اکثر خوانندگان تحصیل موسیقی داشتند و هرکس که به صدایی داشت، به رادیو و تلویزیون راه پیدا نمی‌کرد. هر آهنگی پذیرفته نمی‌شد و آثار بوجود آمده بوسیله ترانه سرایان باید از هفت خوان رستم، در شورای شعر می‌گذشت. ترانه‌ها اکثراً برای مردم پیام داشت. در اوایل سالهای پس از انقلاب در خارج از ایران، تقریباً روال سابق برقرار بود و آثار بسیار زیبایی از آهنگسازان و ترانه سرایان و خوانندگان به غربت آمده (که پشتیبانی مالی چند کمپانی معتبر تهیه و پخش را با مدیران آگاه به‌همراه داشتند) از اینسو به ایران و سراسر دنیا (هر کجا که ایرانیان آواره در آن کشورها سرپناهی یافته بودند) فرستاده میشد، ضمن اینکه کارهای تازه با صدای خوانندگانی از راه رسیده که خود تهیه کننده بودند و در حقیقت آهنگ و کلام را از آهنگساز و شاعر می‌خریدند و بعد برای پخش به کمپانی‌ها می‌سپردند و این دیگر با شنندگان بوده که کاری را به پسندند یا رد کنند، صدایی را دوست داشته باشند یا بی‌اعتنا از آن بگذرند. کم تر رساتنه‌های دیداری از راه رسیدند. مردم دیگر نه بصدای خواننده گوش دل می‌سپردند و نه آهنگ و کلام مطرح بود آنها فیلم سینمایی کوتاه مدت را تماشا می‌کردند. خواننده دم از نجابت معشوق می‌زد، در حالیکه بیننده غرقه در تماشای باسن برجسته و رانهای عربان طرف بودند و آنچه مورد توجه نبود، خواننده و آهنگ و کلام بود و هست.

کم کم فرزندان ملت ایران، در آنسو و اطراف دنیا بزرگ شدند در کشور اشک و آه و ناله و عزاداری، که شادی تقریباً مذبوم قرار گرفته بود. هم میهنانمان که موسیقی جزو خوشنشان بود، فرزندانمان را به کلاسهای آموزش این پدیده شورانگیز سپردند